مشاغل در آثار حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مشاغل در آثار حضرت عبدالبهاء

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در آثار حضرت عبدالبهاء، که علیرغم کثرت مشغله و فشار احزان ناشی از اعمال سوء ناقضان میثاق، امواج بحر الطاف و عنایت خویش را نصیب احبّا می‌فرمودند، گاهی اوقات مشاهده می‌شود که شغل افراد را نیز طریقی برای هدایت آنها قرار می‌دادند و در کمال ملاطفت و مهربانی کلام خویش را القا می‌فرمودند. اگرچه، به قرار مسموع، تعداد این موارد بسیار زیاد است و در آثار دو مظهر ظهور نیز موارد بسیاری مشاهده شده است، امّا آنچه که این عبد در فرصتی کوتاه توانست بیابد، صرفاً جهت سرور روحانی دوستان راستان در اقلیم ایران، تنظیم گردید. امید است پیوندی که ما را با آن مرکز لطف و صفا مرتبط می‌سازد با مطالعۀ این آثار مبارکه قوی‌تر و عمیق‌تر گردد. در انتهی چند بیان راجع به "بدهکار و طلبکار"، "گرانی در ایران" و "تنگی معیشت" نیز ضمیمه شده است.

این مختصر می‌تواند فتح بابی در این زمینه باشد که در آینده دیگر دوستان آنچه را که می‌یابند بر آن بیفزایند و آن را تکمیل نمایند.

**حکـّاک**

هوالله

زنجان، جناب آقا میرزا حسین حکّاک، علیه بهآءالله الأبهی

هوالله

ای حکّاک معنوی، فصّ نگین قلب را به نقش یا بهاءالأبهی بیارا تا سطر آیت کبری را در صفحۀ صدر بنگاری و خاتم سلیمانی به دست آری و دیوان را شکست دهی و اقلیم جاودانی را مسخّر نمایی و علیک التّحیّة و الثّنآء ع‌ع (مجموعه مکاتیب، شماره 72، ص169)

**مکتب‌دار**

هوالله، همّت‌آباد، جناب میرزا ابی‌الحسن نیریزی مکتب‌دار علیه بهآءالله

هوالله ای ادیب دبستان، جمیع اهل زمین طفلان مهانند و فرزندان نادان سبق‌خوان. پس در مصطبۀ معرفت بنشین و ادیب عشق شو و درس میثاق بده و حقیقت اشتیاق بنما و از فیض و اشراق نیّر آفاق بیان کن و از جور و ستم فراق ناله و فریاد آغاز کن که آن روی چون مه تابان در پس پردۀ غیب ملکوت پنهان شد و در جهان پنهان اشراق کرد. ولی شکر حضرت احدیّتش را که فیض عنایت مستمر است و سریر سلطنت مستقر. اوّل تجلّی از عالم مُلک، یعنی در حیّز امکان، داشت. حال اشراق از ذروۀ لامکان. له الحمد و الفضل و الجود علی کلّ موجود و له أسلم مَن فِی السّموات والأرض طوعاً و کُرهاً و البهاء علی اهل البهاء. جمیع دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمایید و بگویید از دلائل وفا به آستان مقدّس جمال ابهی این است که به جمیع شئون، یعنی گفتار و رفتار و کردار و تقدیس و تنزیه و تجرید و تفرید و اتّحاد و اتّفاق و خشیةالله و تقوی نصرت امرالله نمائید و به خدمت بپردازید تا آیات باهرۀ سلطان احدیت گردید. و البهاء علیک ع‌ع چون حضرت سلطان به عدالت در این اوان حکمران است، باید در جمیع محافل و مجامع دعای تأیید سریر سلطنت نمایند. ع‌ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص48-49)

**خیاط:**

هُواللّه ای خيّاط، رشته مريمی به دست آر و زخم آفاق را رفو نما؛ قميص يوسفی بدوز تا نفحات قدسش مشام پير کنعان را معطّر فرمايد و ردای ممتاز برازنده بر هيکل خويش بدوز تا ذيلش خطای ياران را بپوشاند و جناب آقا محمّد حسن عارف را تحيّت برسان و بگو نشان عاشق آن باشد که سردش بينی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش يابی از دريا.[[1]](#footnote-1) ديگر تو ملاحظه فرما که عارف چگونه بايد از بحر الهی مغترف[[2]](#footnote-2) گردد تا عارف غارف شود و عليک التّحيّة و الثّنآء ع‌ع (مکاتیب8، ص80)

هوالله ای خیّاط جامه‌ای که بر اندام هیکل عالم موافق و موزون و برازنده است، خلعت میثاق است و تشریف عهد محبوب آفاق. چه که خیّاط الهی این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده. حال کهنه‌دوزانی چند کمر همّت بربسته که از قماش‌های عتیق مندرس، که تار و پودش اوهام صرف است، جامۀ آلوده به جهة هیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدّس رحمانی عاری و بری نمایند. فبئس ما هُم یفعلون. این قمیص از حریر ملکوت است و دستگاهش در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت. و البهاء علیک ع ع (مکاتیب6، ص123)

**بلورفروش**

شیراز، جناب آقا محمّدحسن بلورفروش علیه بهاءالله الابهی

هوالله ای ثابت بر پیمان امیدم چنان است که به لطافت اخلاق و رقّت قلب و روحانیت کبری و قوّۀ انجذاب، الماس‌فروش گردی و لیس ذلک علی‌الله بعزیز... و علیک البهاء الأبهی. 20 جمادی‌الثانی 1338، حیفا (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص41)

شیراز جناب آقا محمّدحسن بلورفروش علیه بهاءالله الابهی

هوالله ای بهائی معروف و مشهور آن دل بلّور الحمدلله مشکوة نور گردیده و چون عرفان و محبّت هر دو جمع شده نور علی نور آشکار و پدید گشته. جاهلان در پی حور و قصورند ولی عارفان مشتاق دیدار ربّ غفور؛ آنان عبدۀ بطونند و اسیر شهوات گوناگون ولی عارفان آزادگانند و سالکان و آشفتگان؛ یعنی شیفتۀ آن روی تابانند و آشفتۀ آن زلف پریشان؛ دیدار یار بهشت برین است و مشاهدۀ انوار روشنی چشم ابرار و سرور دل احرار. شکر کن خدا را که دیدۀ حقیقی یافتی و در ملکوت دیرین مشاهدۀ جمال آن دلبر نازنین نمودی. و علیک التّحیّة و الثّنآء. ع ع (همان مأخذ، ص30)

**بنّا**

به واسطۀ جناب میرزا احمد زرقانی، جناب آقا استاد کاظم بنّا علیه بهآءالله

هوالله ای بنّا بنائی نما که اساسش در ارض غبرا و شَرَفَه‌اش[[3]](#footnote-3) در اوج سما و کنگره‌اش متواصل به عرش اعلی؛ از زبر حدید و پولاد شدید، مرصوص و مشیّد و مخصوص و مؤیَّد. اگر چنین بنایی نمائی مهندسی معمار و بنّائی در نهایت اقتدار. والّا بنیان بشر قاعاً صفصفا[[4]](#footnote-4) گردد و لئالی صدف امکان خزف شوند مگر پرتو شمس حقیقت تابد و لطافت و لمعان بخشد. و علیک البهاء الابهی. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارۀ 52، ص22)

**چوپان**

هوالله، ای موسی من، چوپان انسان شو و در کوه طور و کوی پر نور مشاهدۀ تجلّی سلطان ظهور نما. بارقۀ حقیقت آفاق را نورانیت زایدالوصف بخشیده و قلوب را مراکز سنوحات رحمانیّه فرموده و نفوس را منشأ اسرار روحانیّه کرده؛ در سرها شور افکنده و بر دلها ابواب سرور گشوده و فیض حضور بخشیده. تا توانی این مژده را به آفاق منتشر نما ولی به حکمت مشترط در کتاب. وعلیک التّحیّة و الثّنآء ع‌ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج9، ص192)

**خبّاز (نانوا)**

به واسطۀ جناب بشیر الهی، شیراز جناب میرزا جلال زرقانی و آقا محمّد صادق خبّاز علیهما بهاءالله الابهی

......

هوالله ای خبّاز پُرنیاز حضرت روح به حواریین می‌فرماید، "أنَا خُبزُ الّذی نَزَلَ مِن السّمآء مَن أکَلَ مِن هذا الخُبز لن‌یموتَ ابداً".[[5]](#footnote-5) می‌فرماید حقیقت عیسویّه مائدۀ سمائیه است و از آن مائدۀ سمائیّه هر نفسی بهره گیرد به حیات باقیه فائز شود و همچنین شئون رحمانیّه که از آن مظهر فیوضات ربّانیّه ظاهر شد. آن شئون نیز مائدۀ سمائیه حضرت بیچون است. پس تو خبّاز الهی باش و سبب حصول و وصول و نزول این مائدۀ سمائیه گرد. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارۀ 52، ص8)

**عکّاس**

به واسطۀ جناب آقا میرزا باقرخان شیرازی

جناب آقا میرزا حسن عکّاس‌باشی علیه بهآءالله الأبهی

هوالله

ای عکّاس طاهرالأنفاس، عبدالبهآء در اقلیم شرق و غرب آنچه سیاحت نمود، انعکاس ناسوتی بسیار بود و صُوَر صحرا و دریا و کوهسار و بوستان و گلستان و قصور و بیوت در نهایت اتقان. ولی انعکاسات لاهوتی کم و نایاب. پس تو همّتی نما که صُوَر ملأ اعلی را در آئینۀ قابلیّت و استعداد بیندازی و انعکاسات لاهوتیّه در صفحات ناسوت بنمایی. این صُوَر نامتناهی است و این انعکاس باقی و برقرار. «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.» و علیک البهآء الأبهی. ع ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره 84، ص366)

جناب میرزا حسن‌خان و اخویشان میرزا عبدالباقی‌خان عکّاس

یا بهاءالأبهی ای عکّاس ملکوتی، جام نورانی و آینۀ روحانی را متوجّه عالم ملکوت ابهی کن تا انوار تقدیس بتابد و آیات توحید جلوه نماید و صُوَر ریاض و حیاض و گلشن و گلبن عالم بالا در جام جهان‌نما عکس اندازد و کشف اسرار ملکوت ابهی گردد. «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.» چه که تصویر بشر به قوّت اصابع و دقّت بصر هرچند پرشکوه و جلوه‌گر باشد، از هر جهت مطابق اصل نشود. امّا تصویر شمسی انطباق حقیقی است که از خواص موهوبۀ اجسام صافیه است و مصوّرش ید قدرت ربّانیّه. لهذا مطابق واقع. اگر چنین عکسی بتوانی برداری، جان را جنّت ابهی نمایی و دل را گلشن ملأاعلی و البهآء علیک. ع ع (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج4، ص101)

(صورتی در زیر دارد... = شعر از سیّد ابوالقاسم فندرسکی است که اینگونه آغاز می‌شود:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی \* صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت \* بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری \* گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن \* این بدنها نیز دایم زنده و برپاستی...

(مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص139)

**خادم قبرستان**

هوالله ش، جناب میرزا علی، خادم شاه......، علیه بهآءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالله ای خادم قبر مستور آن جَدَث[[6]](#footnote-6) مقدّس و رمس مبارک را محافظه نما و ملاحظه دار. چه که صدهزار چراغ آن مصباح را طائف و صدهزار شاه بندۀ آن درگاه مرتفع. اگر چنانچه حال نور آن مصباح از انظار مستور است و از اشرار محجوب، امّاعنقریب آن نور جهان‌افروز شود و آن شعاع حرارتش عالم‌سوز. قدر این فضل و جود را بدان و به شکرانه قیام نما و البهاء علیک و علی کلّ ثابتٍ علی میثاق‎الله. ع ع (همان، ص162)

ش، جناب میرزا علی، خادم حرم ربّانی، علیه بهآءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ای خادم حرم مطلع انوار اسم اعظم در پیش چیزی مرقوم شد و حال نیز این نامه نگاشته می‌شود. شکر کن حضرت احدیّت را که به این موهبت مفتخر گشتی و به این عنایت مشتهر. خادم درگاهی که هزار نفوس مقدّسه است و مطاف ارواح مجرّده؛ نفحات انقطاع از ترابش استشمام می‌گردد و نسائم روح‌‎بخش حیات از غبارش استنشاق می‌شود. مطلع انوار حبّ الهی است و مشرق الطاف غیرمتناهی؛ طوبی لنفسٍ زار ذلک المقام المقدّس؛ طوبی لمشامٍ تعطّر من النّفحات المعطّرة المنتشرة من ذلک الموقع الاقدس و بشارة لنفس قد تدندن حوله بقلب خاضع و هیکل خاشع و قلب محترق و حشآء ملتهب و دموع منسجم و کبد مضطرم علی تلک المظلومة المقدّسة الّتی احترقت بنار محبّة ربّها و ذابت من شدّة حرقة الفراق.[[7]](#footnote-7) عبدالبهاء ع (همان، ص164)

**ساعت‌ساز**

ش، جناب میرزا ابو ق ا س ساعت‌ساز، علیه بهآءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ای مشتعل به نار محبّت‌الله ساعت که جسم منجمد و فلزّ متطرّق[[8]](#footnote-8) است، به سبب نظم و ترتیبی ماهرانه حرکت متنظمانه دارد با وجود آن که جسم ثقیل است اوقات انتقالات کوکب جلیل را معیّن نماید و بشیر قرب طلوع نیّر فلک اثیر گردد و چون حرکتی خفیف و ضعیف در جسم ثقیلی حاصل شود چنین ثمر جلیل حصول یابد. پس اگر حرکت شوقی روحانی در جسم انسانی که به مثابۀ روح این عالم عنصری است ظاهر شود چه آثار باهره و کمالات لامعه تحقّق یابد. پس از خدا بخواه که به ترتیبی الهی و قوّه‌ای روحانی سبب حرکت وجدانی هیاکل انسانی گردی و رصد حرکات کواکب ملأ اعلی و نجوم ملکوت ابهی شوی و چون روح پرفتوح علّت حرکت و اهتزاز جسم عالم امکان باشی و البهآء علیک و علی کلّ مَن ثَبَت علی عهدالله و میثاقه. عبدالبهاء ع (همان، ص169)

**خادم بیت شیراز:**

هوالابهی ش، حضرت افنان جناب میرزا جلال علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ای خادم درگاه الهی مکاتیب متعدّده مرقوم شد و ارسال گشت. این مظاهر لطف و عنایت به آن جناب مستدیم است و مستمر. اگر بدانی که در چه آستانی پاسبانی و در چه درگاه دربان، یقین کنی که بر سر اکلیل جلیل داری و بر تن خلعت سروری از ملکوت علّیّین؛ بر سریر بزرگواری جالسی و بر تخت شهریاری مستقر. چه که جاروکش بارگاهی که منزلگاه ملیک ملکوت اسما و صفات بود و بندۀ درگاهی که ملجأ و ملاذ طالبان دیدار ربّ البرهان و الآیات الواضحات بود. روحی و ذاتی و کینونتی و حقیقتی له فدا. شکر کن حضرت احدیّت را که به چنین فضلی موفّقی و به چنین عنایتی مؤیّدی. شیبه[[9]](#footnote-9) که خادم حرم کعبه بود در آن زمان حقیر به نظر می‌آمد؛ حال، هر یک از سلالۀ او بر کرسیّ عزّت برقرار و افتخار به جدّ نامدار خویش می‌نمایند. و البهآء علیک و علی کلّ زائرٍ فاز. عبدالبهاء ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارۀ 52، ص328)

**تاجر:**

هوالابهی مصر، حضرت افنان سدرۀ تقدیس جناب آقا میرزا حبیب‌الله علیه بهآءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ای فرع رشیق سدرۀ الهیّه حضرت ابوی علیه بهاءالله الابهی با اخوان وارد و به تراب آستان مقدّس فائز و به طواف مطاف ملأ اعلی مشرّف گشتند و شب و روز به ملاقاتشان مشغول و مؤانستشان مألوف هستیم و از حق می‌طلبم که آنچه مشقّت در این مدّت کشیده‌اند مِن بعد مبدّل به راحت و روح و ریحان گردد و اگر چنانچه اسباب تجارت غیر رابحه به هم خورد، امیدوارم که وسائط تجارت الهیّه و مشاغل روحانیّه که سبب ربح عظیم است فراهم آید. این کسب و تجارت حطام دنیا عاقبتش خسران مبین است و آن تجارت سبب حصول کنز عظیم در ملکوت علّیّین. مؤسّس این تجارت‌ها سبب سقیم است و مروّج آن تجارت جمال ابهی بسلطان مبین. پس شکر کن خدا را که اسبابی به جهت حضرت ابوی فراهم آورده که بتواند به آن تجارت پردازد و البهآء علیک و علی کلّ ثابتٍ علی عهدالله. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارۀ 52، ص344)

هوالابهی ش، حضرت فرع رفیع جناب آقا میرزا آقا علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ایّهی الفرع الرّفیع من السّدرة المبارکة ... ملاحظه کن که عواقب تجارت و زراعت و صناعت چه بود و چه ثمر داشت؛ سمّ مهلک بود یا شهد نجات؟ مضرّت جان بود یا مسرّت وجدان؟ فاعتبروا یا اولی الأبصار. پس در فکر تجارت و زراعت و صناعتی باشید که ثمرش شیرین و رائحه‌اش عنبرین و ربحش عظیم و رواجش در ملکوت علّیّین باشد. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 87، ص284)

**درویش (فقیر سالک)**

فارس شیراز، به واسطۀ حضرت افنان سدرۀ مبارکه آقا میرزا بزرگ، جناب آقا علی‌محمّد علیه بهاءالله الابهی

هوالله ای بندۀ آستان مقدّس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر تفصیل اطّلاع حاصل شد. هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب. اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که در این وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلّق شوند، روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند، هر نام که عنوان گردد ضرّی ندارد. درویش که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحوای رسالۀ سلوک است و بسیار مقبول. ولی جمعی الآن در این جهانند و به ظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطّل و بار گران بر سائر ناس. به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آن که از برای توت شمران و فواکه توسرکان و موسم خرمای عربستان دویست فرسخ طیّ نمایند. اینگونه نفوس مهمله البتّه مقبول نه. زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه این که خود حمل ثقیل شود و مانند علّت کابوس مستولی گردد. باری، سیر و سلوک در وادی عشق و محبّت‌الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدّت فرح و سرور غزل‌خوانی و نغمه‌سرایی مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص396)

هُو اللّه ای درويش عوض، جان در ره جانان بباز ولی عوض مطلب زيرا مخالف روش عاشقان و رأی منجذبان است از خدا مي‌طلبم که در عوض رضای احبّای الهی باشد زيرا رضای احبّای الهی رضای حقّ است و البهآء عليک ع‌ع (مکاتیب 8، ص81)

هوالله ای دوست حقیقی بعضی از دوستان که حال صفت درویشی را بهانه نموده‌اند در گوشه و کنار و کوچه و بازار به رمز و اشاره به ستایش جمال قدم مشغول و به تشویق ناس مألوف، غزلخوانی نمایند و نغمۀ روحانی سرایند، این نفوس مِن بعد ترک این وضع خواهند نمود؛ ولی حال، سبب تشویق ناس است. کسی نباید تعرّض به آنان کند. ولی اگر چنانچه پَرسه‌زنی کند، این بسیار مذموم است و مخالف دین‌الله و منافی استغنا و سبب ذُلّ امرالله. ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص397)

**آبیار**

هوالله ای بندۀ الهی تا توانی در هدایت خلق کوش و سقایت بوستان حق نما. ید عنایت در مزرعۀ آفاق تخمی پاک افشانده و البتّه این کِشت دهقان حقیقت جهان را بهشت نماید و این تخم پاک ارض را زینت افلاک بخشد و احبّای الهی در این جویبار آبیارند و آب فیض حضرت پروردگار. پس تا توانی آبیاری کن تا فیض حضرت باری کامگاری بخشد و نور احدیّت بدرخشد و یگانگی عَلَم افرازد و بنیان بیگانگی براندازد؛ محبّت عمومیّه رخ بگشاید و جهان آئینۀ فیض یار مهربان شود و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 87، ص76)

**عطّار**

الله ابهی ... ای عطّار نافۀ اسرار هر دم نثار کن و صدهزار مشام معطّر نما و آفاق را معنبر کن، عطر محبّتت مشام مشتاقان را تر و تازه نمود. (مجموعه مکاتیب، شماره 88، ص3-292)

**آهنگر**

الله ابهی ... ای آهنگر عشق نفوسی چون آهن سردند، در آتش میثاق انداز؛ چون برافروزد هر یک را تیغ برّان نما. (همان)

**طبیب**

هُو الأبهی ای طبيب حبيب، شفاء جسمانی به گياهی و معجونی و خلاصه و دِرياقی ميسّر گردد و موقّت است عاقبت بيمار از دار اکدار بيزار گردد و ناچار روزی به دارالقرار پرواز کند. ولی شفاء روحانی و صحّت و عافيت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب زيرا شفای ابدی است و بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و کأس کان مزاجها کافور و فيض مجلّی طور و تعاليم ربّ غفور. تا توانی خلق و خوی حقّ گير و واله و شيدای روی او شو و در سر کوی او مأوی گزين و بوی دلجوی او به مشام آر و به سوی او نماز آر تا از جهان و جهانيان بی‌نياز گردی و به عجز و ابتهال همراز و انباز عبدالبهآء شوی و عليک البهآء ع‌ع (مکاتیب8، ص122)

هُو الأبهی ای طبيب قلوب احبّای الهی، اليوم امراض شديده و علل و اسقام متنوّعه بر هياکل روحيّه و قلوب و ارواح نفوس بشريّه مستولی شده است لهذا به عون و عنايت جمال قدم بايد اطبّای حاذقه به درياق فاروق اعظم معالجه نمايند و اين طبيبان الهی بايد گاه‌گاهی به اطراف و نواحی نيز عبور و مرور نمايند تا به قوّت روح‌القدس تأييد الهی بيمارها و کورها و کرهای اطراف را شفا بخشند. از قرار معلوم در نواحی قفقاز از جمله ايروان عليل مستعدّ معالجه و متمنّای شفا بسيار و آن جناب طبيب حاذق؛ اگر ممکن بشود يک سفر به آن صفحات فرمائيد بسيار بجا و مقبول خواهد واقع شد و البهآء عليک ع‌ع (مکاتیب 8، ص123)

هوالله ای حبيب، طبيب قلوب و حکيم روحانی هر مريض را دوائی و هر درد را درمانی تعيين فرموده يکی را معجون الهی دهد ديگری را درياق رحمانی؛ ولی علاج عمومی که هر مزاج را بهّاج و هر شعله مخمود را وهّاج نمايد آن پاد زهر عنايت است که مورث استقامت است لهذا از حقّ اميد چنين است که ابواب الطاف بگشايد و نظر به استحقاق ننمايد و هر دم عنايتی فرمايد ع ع (مکاتیب6، ص141)

هُوالله ای طبيب جانها، يحيای حصور طبيب وقور بود چون ملاحظه نمود که اسرائيليان مقلوب و مقهور و منفور و به هر علّت و مرضی مبتلای اين دار غرور لهذا علاج آن امراض را بشارت کبری ديد و مژده به ظهور ملکوت بخشيد. حال تو نيز اگر امراض نفوس را شفا خواهی و درد دلها را درمان طلبی بشارت به ظهور ملکوت اعلی ده و سبب احياء نفوس شو کوران را بينا کن و کران را شنوا فرما و گنگان را گويا نما تا تأييد ملکوت بينی و قوّت و قدرت ربّ‌الجبروت مشاهده نمائی و عليک التّحيّة و الثّنآء ع ع (مکاتیب 6، ص154)

خطاب به میرزا حاجی آقا طبیب:

هوالابهی ...ای پزشک دانا اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامعه جویی،جمع بین طبّین نما و به این جناحین پرواز کن. یعنی طبیب اجسام باش و پزشک دلها و معالج جانها. جسم علیل عالم را دوای نافع باش و مزاج ضعیف آدم را داروی ناقع؛ سمّ جهل و غفلت را دریاق اعظم شو و زهر احتجاب و سوء اخلاق را پادزهر مکرّم گرد تا از افق طبّ الهی چون آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربّانی چون مه تابان طالع شوی و حیات روحانی و زندگانی جاودانی مبذول داری و البهاء علیک و علی الّذین عالجوا القلوب بنفحات الله. (امر و خلق، ج3، ص481)

ای طبيب، حبيب باش زيرا شفای طبيب موقّت است وليکن درمان حبيب الی الابد. آن طبّ جسمانی است نهايت مغلوب امراض گردد و به پايان مقهور علل و اسقام شود امّا علاج حبيب فائق بر امراض و غالب بر علل، در دو جهان چون مه تابان بدرخشد و هر دردی را درمان گردد. در جميع مراتب مقصد و مُرادت خدمت عالم انسان باشد و اعظم آمالت پيروی حضرت رحمان. (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص59)

در لوح جناب آقا ملّا نصرالله چنین می‌فرمایند:

هوالله ای رفیق روحانی طبیب حاذق و پزشک ماهر امراض مزمنه معالجه نماید و داء عضال[[10]](#footnote-10) دوا نماید؛ زخم کارگر را مرهم التیام بخشد و ضربۀ دامغه[[11]](#footnote-11) را ضمادهای فائقه به کار برد. چنان که شاعر عرب می‌گوید، "یدعی الطّبیب لشدّة الأوصاب."[[12]](#footnote-12) یعنی طبیب را به جهت مرض شدید دعوت کنند. حال، هیچ مرضی اعظم از نادانی نه و هیچ درد بی درمانی اشدّ از احتجاب از خلق نیست. طبیب روحانی باش، پزشک آسمانی شو، علیلان دل و جان را داروی رحمانی بخش و مریضان جاهلان را به شفاخانۀ الهی دلالت نما؛ طنزور[[13]](#footnote-13) ملکوت ابهی به کار بر؛ جدوار[[14]](#footnote-14) ملأ اعلی استعمال نما؛ دِریاق فاروق اخلاق رحمانی مبذول دار و اکسیر اعظم محبّت‌الله شایان و رایگان کن تا نفوس پژمردۀ ترکمان را طراوت و لطافت بخشی و اموات غیر اَحیاء آن قبائل و ملل را به نَفَس مسیحایی زنده نمایی. امید از الطاف ربّ مجید چنان است و انتظار چنین. تا چه کند قوّت بازوی دوست. و علیک البهاء الأبهی. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص322)

هوالابهی ای طبیب حبیب شفاء جسمانی به گیاهی و معجونی و خلاصه و دریاقی میسّر گردد و موقّت است. عاقبت بیمار از دار اَکدار بیزار گردد و ناچار روزی به دارالقرار پرواز کند. ولی شفاء روحانی و صحّت و عافیت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب. زیرا شفای ابدی است و بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و کأس کان مزاجها کافور و فیض مجلّی طور و تعالیم ربّ غفور. تا توانی خُلق و خوی حق گیر و واله و شیدای روی او شو و در سر کوی او مأوی گزین و بوی دلجوی او به مشام آر و به سوی او نماز آر تا از جهان و جهانیان بی‌نیاز گردی و به عجز و ابتهال همراز و انباز عبدالبهاء شوی. و علیک البهاء ع ع (بشارةالنّور، ص429)

در لوح حکیم‌باشی قزوینی می‌فرمایند:

هوالله ای یار عبدالبهاء ... بعد از این صدمات و مشقّات و زحمات و بلیّات در تبلیغ ایلیات با کمال قوّت و شجاعت و صفا خواهید برخاست و به تأیید تضرّعات عبدالبهاء حُکْماً موفّق خواهید گشت. شخص معقول کارش چنین است ابداً وقت را از دست نمی‌دهد. آن وقت سیف قاطع کوبد و در کمال معقولی دامن به کمر زند و شب و روز آرام نگیرد و دمی راحت نجوید؛ علی‌الخصوص حکیم باشد و طبیب؛ دیگر معقولیش بیشتر باشد. زیرا دِریاق اعظم به کار بَرَد و به معجون الهی معالجه نماید. گاهی ناخوشی بهانه کند و بر سر بیمار رَوَد و پرستار شود و جسم و روح هر دو را معالجه نماید و علاج برءالسّاعه به کار بَرَد. باری طبابت این است؛ حکمت این است. و البهاء علیک. ع ع (مائدۀ آسمانی، ج5، ص69)

الله ابهی ای طبیب دل‌های پریشان هر مرض مزمنی را دِریاق فاروق میثاق ده و هر درد بی‌درمان را معجون برءالسّاعۀ عرفان بخش تا قوّت اسم اعظم در حقایق و رمم تأثیر نماید "یُحْیِ العِظام و هِیَ رَمیم"[[15]](#footnote-15). هر مرضی را علاجی و هر دردی را درمانی مگر علّت حماقت را که درد بی‌درمان است "و إن یروا کلّ آیة لایؤمنوا بها."[[16]](#footnote-16) ع ع (مائدۀ آسمانی، ج5، ص126)

هوالابهي

ای طبیبِ حبیب، اگر حکیم حاذقِ ماهری دردمندم، درمانی کن؛ علیلم، علاج آسمانی بنما؛ داغ درونم را سُکون و خمودی بخواه و حُرقت دلم را خفتی بده؛ جگر مجروح را مرهمی کن و احشاء محروق را ترشّحی احسان کن. درد این عبد فرقتِ جمال ابهی؛ زخمِ این دل هجرانِ آن دلبر یکتا؛ بیماریِ این جان حرمان از مشاهدة آن روی جهان آرا؛ درمانش جوار رحمت کبری و صعود به ملکوت ابهی. رَبِّ یَسِّر لی هذا وَ البَهاءُ عَلی اهلِ البَهاءِ فِی النَّشْاَةِ الاُخْری. ع ع (منتخبات مکاتیب، ج5، ص 308)

**ادیب و طبیب:**

... اديب بايد طبيب باشد يعنی اطفال را تعليم دهد و اخلاق را تعديل نمايد علم و دانش آموزد و به خلق و خوی ربّانی پرورش دهد طبيب اخلاق باشد تا ابناء آفاق را از علل و امراض روحانی معالجه نمايد اگر در اين مورد عظيم همّت جليله مبذول شود عالم انسانی زينت ديگر يابد و نورانيّت ديگر حاصل نمايد جهان ظلمانی نورانی شود و عالم امکانی بهشت جاودانی گردد حتّی ديوان فرشتگان شوند و گرگان شبان اغنام گردند و کلاب غزالان برّ وحدت شوند و درندگان چرندگان شوند و مرغان تيز چنگ خوش نغمه و آهنگ گردند... (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص126)

ای طبيب اديب ... تو الحمد للّه که دو قوّه داری طبابت جسمانی و طبابت روحانی و روحانيّات را نفوذی عظيم در عالم جسمانی مثلاً مريض را بشارتی ده و سرور و تسلّی ده و بوجد و طرب آر. بسيار واقع که آن سرور و فرح سبب شفای عاجل شد ... حال چون چنين است به دو قوّه معالجه نما احساسات روحانيّه را در امراض عصبيّه تأثيری عجيب است. (همان، ص146)

**موارد مرتبط با مسائل اقتصادی**

**طلبکار و بدهکار**

هوالابهی یا مَن ینادی بالمیثاق جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک‌باز مقروض و مفلس و متحیّر و متفکّرم که چگونه این دَینِ تومانِ یک هزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم. زیرا حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضمّ فرمایند. چندی بود نظر به مشاغل عظیمۀ این عبد مهلت داده بودند و بسیار معقولی می‌فرمودند. حال، الیوم مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بی‌قرار و مضطرب نماید بغتةً حاضر و دفعةً پنج سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند برنخیزند. فرق میان جناب حاجی و سرباز آذربایجانی این است که سرباز طلبکار دَرِ خانه را بگیرد و در کمین نشیند ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند. باری، از جمله سندها که مرقوم فرموده‌اند سندی است که به اسم شما است. باری، ناچار از ادای این دَین مستوعب[[17]](#footnote-17) شدیم علی‌الخصوص که بر این دین مستوعب ربح و منفعت مرکّب نیز محقّق است... ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 88، ص242)

**تنگی معیشت:**

طهران، به واسطۀ حضرت ادیب، جناب آقا میرزا علی‌محمّد شیرازی علیه بهاءالله الابهی

هوالله ... ای یاری مهربان نامه‌های متعدّده ارسال نمودی ولی فرصت جواب نشد. از فقر منال و به توانگری مبال و از عسرت در معیشت محزون مباش و از تنگی دست دلخون مگرد. ایّامی است در گذر است و حیاتی است بی اثر و ثمر؛ مگر نفوسی که به نَفَس رحمان زنده گردند و قلوبی که به ذکر حق مشغول شوند و حیات ابدیّه یابند و موهبت سرمدیّه جویند؛ الطاف ربّانی بینند، عواطف سبحانی مشاهده نمایند، آیات هُدی ترتیب نمایند، تأیید ملأ اعلی ملاحظه فرمایند. این نفوس بزرگوارند و به موهبت پروردگار باقی و برقرار. خواه غنی باشند و خواه فقیر؛ خواه اسیر باشند و خواه امیر. ولی در حقّ شما دعا نمودم تا این ضیق را وسعتی و این تنگی را گشایشی حاصل گردد. امیدوارم که ابواب برکت مفتوح شود و دل و جان مسرور و مشروح شود و علیک البهاء الأبهی ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص399)

**گرانی در ایران:**

به واسطۀ جناب بشیر الهی، جناب آقا حیدرعلی سروستانی علیه بهآءالله الأبهی

هوالله ای ثابت نابت اثر خامۀ مشکین حلاوت شهد و انگبین داشت. لهذا مذاق روحانی شیرین گشت. از سختی و گرانی ایران ناله و فغان نموده بودید. امّا هیچ می‌دانی که ایرانیان چه کرده‌اند و هنوز غافلند؟ در اقصی بلاد امریکا نفوس بیدار شده‌اند و اهل ایران هنوز در خواب غفلت گرفتار. سختی و گرانی از گرانجانی است که مورث هر بلایی و سبب هر ابتلایی. شما دعا کنید که نفوس بیدار گردند و به درگاه پروردگار راه یابند همۀ این زخم‌ها مرهم یابد و جمیع این دردها درمان جوید ... و علیک البهاء الأبهی ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 87، ص451)

1. از اشعار سنائی غزنوی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. مغترف به معنای آب خورنده از رود یا چشمه است. [↑](#footnote-ref-2)
3. شَرَفَه: هر یک از مثلّث‎ها یا مربّع‌هایی که نزدیک به هم در بالای قصر یا دیوار گرد قلعه و شهر بنا کنند؛ کنگره (فرهنگ معین) [↑](#footnote-ref-3)
4. اشاره به آیۀ 106 سورۀ طه (20) قرآن کریم است که دربارۀ یوم قیامت گوید، "یسئلونک عن الجبال فقل ینسفُها ربّی نَسْفا فَیَذَبُها قاعاً صفصفا." (و از تو دربارۀ کوهها می‌پرسند، بگو پروردگارم آنها را پخش و پریشان می‌کند و آن را همچون دشتی هموار رها می‌کند.). قاع به معنی دشت هموار و صفصف به معنی، فلات بدون گیاه و صاف و هموار است. [↑](#footnote-ref-4)
5. انجیل یوحنّا، باب 6، آیۀ 51 (من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند.) [↑](#footnote-ref-5)
6. جَدَث (جمع: اجداث) به معنی قبر، گور، مرقد [↑](#footnote-ref-6)
7. مضمون بیان عربی به فارسی: خوشا به حال کسی که آن مقام مقدّس را زیارت کند؛ خوشا به حال مشامی که از بوهای خوش معطر انتشار یافته از آن مکان اقدس معطّر شود و بشارت باد نفسی را که با قلبی فروتن و هیکلی خاضع و دلی مشتعل و درونی ملتهب و خونی جاری و جگری سوزان طائف حول آن مظلوم مقدّسی گردد که به آتش محبّت پروردگارش مشتعل بود و از شدّت سوز فراق ذوب شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. راه جوینده؛ راه یابنده (فرهنگ معین) [↑](#footnote-ref-8)
9. شیبه نام اصلی عبدالمطّلب، جدّ حضرت رسول، بوده است. هاشم پسري داشت به نام (شيبه)كه بعدها او را (شيبه الحمد) گفتند اما او در موقع وفات پدر كودك و نزد مادرش در يثرب به سر مي برد بنابر اين (مطّلب بن عبدمناف) برادر هاشم متصدّی مناصب گرديد و پس از چندي براي آوردن برادرزاده خود به يثرب رفت و شيبه را با خود به مكّه اورد. مطّلب شيبه را با خود بر شتر سوار كرده بود. مردم چون او را نمی‌شناختند گمان كردند برده‌ای است كه مطّلب خريده و با خود مي‌آورد لذا او را (عبدالمطلب)خواندند. ولي مطلب به آنها فهماند كه اين جوان برده نيست بلكه پسر برادرش است كه در يثرب بوده. امّا از آن پس نام عبدالمطلب بر او ماند و كسي او را شيبه نناميد. عبدالمطّلب بزرگ شد و با كمك مردم خزرج كه اقوام مادرش بودند اموال پدر را از عمويش نوفل باز ستاند اما مزاحم عموی ديگرش مطلب كه عهده دار رفادت و سقائيت بود نشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. داء عُضال: دردِ سخت از پا در آورنده (فرهنگ لاروس) [↑](#footnote-ref-10)
11. دامغ و دامغه: شکستگی سر که به مغز رسیده باشد (فرهنگ لاروس) [↑](#footnote-ref-11)
12. شعر از قطعه‌ای است که ابن قتیبه آن را در عیون‌الاخبار، جزء هشتم، ص39-38 آورده است؛ امّا در آنجا "یدعی الطّبیب لکثرة الاوصاب" آورده است. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص324) [↑](#footnote-ref-12)
13. کلمۀ طنزور به ظنّ قوی صورت دیگری از کلمۀ تنتور (Teinture) است و آن مایعی است که از تلفیق الکل با مواد دارویی به دست می‌آید و انواع مختلف آن در طبّ به مصرف می‌رسد. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص324) [↑](#footnote-ref-13)
14. کلمۀ جَدوار به فتح اوّل نام نوعی از ریشه‌های گیاهی است که برای رفع اثرات زهر عقرب و مار مصرف می‌شود. (همان مأخذ) [↑](#footnote-ref-14)
15. قرآن کریم، سورۀ یس (36)، آیۀ 78: استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‎اند از نو زنده می‌گرداند. [↑](#footnote-ref-15)
16. قرآن کریم، سورۀ انعام (6) آیۀ 25 و سورۀ اعراف (7)، آیۀ 146: و اگر هر معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند. [↑](#footnote-ref-16)
17. همه را فرا گیرنده (فرهنگ معین) [↑](#footnote-ref-17)